

تطابق عرفان و سایبرنتیک در «وحدت وجود»

حوریه ادهم

کارشناس ارشد ادیان و عرفان

چکیده مقاله

عرفان، یکی از بهترین راه‌های شناخت حقیقت، در تمام ادیان است. از طرفی علم سایبرنتیک نیز راه و روشی است که می‌توان از طریق آن به حقیقت عالم کائنات دست یافت. اگر چه قدمت عرفان به ظاهر از علم سایبرنتیک بیشتر است؛ اما عرفا نیز بصورت فردی و درونی از این علم در جهت کنترل ذهن و فکر بهره جسته‌اند. بدون آنکه به عنوان علمی از آن واقف باشند و یا نامی از آن ببرند. با شناخت عناصر مشترکی که بین این دو روش وجود دارد، بشر قادر خواهد بود با عشق و خلاقیت، زندگی خویش را چنان تغییر دهد که با امواج سمفونی عالم هستی، همخوانی داشته و او را به درجه عالی انسانیت ارتقا دهد. عناصری مشترکی همچون، وحدت وجود، معرفت، خودشناسی، سیروسلوک، شهود باطنی که در هر دو روش، اساس و پایه تزکیه و تهذیب نفس بوده و انسان را از بودن در خودپرستی و خود بینی پاک می‌نماید، آن چنان که از جهان و جهانیان فقط یکی را ببیند و با او و برای او باشد. برای رسیدن به تطبیق درست عرفان با علم سایبرنتیک لازم است که اصول اساسی، در دو روش مورد بررسی قرار گیرد. مهمترین این اصول و موضوع کانونی در عرفان تمام ادیان، وحدت وجود است. این موضوع در علم سایبرنتیک نیز جایگاه محوری دارد زیرا در فیزیک کوانتوم، که زیربنای این علم است، اساس بر وحدت وجود در عالم می‌باشد.

کلید واژه‌ها

عرفان، سایبرنتیک، وحدت وجود، کوانتوم.

پیشگفتار

کلمه عرفان در مفهوم عام، وقوف به دقایق و رموز چیزی است، مقابل علم سطحی و قشری. در مفهوم خاص، عرفان، یافتن حقایق اشیا به طریق کشف شهودی می‌باشد. عرفا عقیده دارند برای رسیدن به حق و حقیقت بایستی مراحل طی کرد تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر اساس استعداد، خودآگاهی حاصل کند. یک انسان، جامع تمام صفات الهی است و بالقوه دارای تمام فضایل می‌باشد؛ اما واصل، آن کسی است که این فضایل را با تلاش، علم، اراده و مجاهده به تکامل رساند. یک عارف با همت خود حقایقی را می‌آفریند که او را تا سرحدات یکی بودن با خداوند ارتقا می‌دهد. انسان قسمت اعظم حقایق را از طریق علم و آگاهی، انتخاب و اراده به دست می‌آورد و بدون آگاهی و معرفت ناقص خواهد بود. انسانی که می‌تواند هفت آسمان و نه فلک را در هم نوردد و از ثری به ثریا برسد (رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند). زمانی که انسان به نور الهی مَنور گردد، عجایب اسرار بر او آشکار می‌گردد و عظمت هویتش ظاهر می‌شود.

کلمه سایبرنتیک یا سایبرنتیک از کلمه یونانی «kybernetes» به معنی سکاندار گرفته شده است و نخستین بار این اصطلاح، توسط ریاضیدانی به نام نوربرت وینر «norbertwiener» آمریکایی در ارتباط با کنترل بین حیوان و ماشین و مطالعه مکانیزم‌ها و کنترل آنها در سیستم‌های انسانی و ماشینی (کامپیوترها) به کار رفته است. این علم نوپا بوده و از سال ۱۹۸۴ شروع به کار کرده است. عمده‌ترین اهداف آن، ایجاد امیدواری در حل مسائل و مشکلات زندگی است. این علم انسان‌ها را متقاعد می‌کند که قادر است به تمام اهداف و خواسته‌هایش برسد و حتی می‌تواند، بیماری‌های روانی ناشی از عادات

ناشایست را رفع نماید. علم سایبرنتیک یک سیستم اطلاعاتی قابل اطمینان برای ایجاد یک زندگی بهتر است.

به طور کلی علم سایبرنتیک راه و روشی است که می توان از طریق آن به حقیقت عالم کائنات دست یافت. از این جهت، قرابت بسیار زیادی بین دو نوع شناخت، یعنی عرفان و سایبرنتیک وجود دارد. اگرچه قدمت عرفان به ظاهر از علم سایبرنتیک بیشتر است؛ اما عرفا نیز به صورت فردی و درونی از این علم، در جهت کنترل ذهن و فکر بهره جستند؛ بدون آنکه به عنوان علمی از آن واقف باشند و یا نامی از آن ببرند.

«رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت»^۱

برای رسیدن به تطبیق صحیح و درست عرفان با علم سایبرنتیک لازم است که اصول اساسی در دو روش مورد بررسی قرار گیرد. مهم ترین این اصول و موضوع کانونی در عرفان تمام ادیان، وحدت وجود است. این موضوع در علم سایبرنتیک نیز جایگاه محوری دارد؛ زیرا در فیزیک کوانتوم^۲، که زیربنای این علم است، اساس بر وحدت وجود در عالم می باشد. منظور از وحدت وجود «اینکه حق مطلق عین خلق مقید است و اینکه مظاهر وجود با وجود مطلق متحداند». در سایبرنتیک، جهان مجموعه ای از (همه چیز، آگاهی ها، زندگی ما) مواد را در خود پوشیده دارد، به صورتی که ما آن را در این عالم بیرونی به صورت منفرد و جدا از هم و یا به صورت بی نظمی ناپوشیده می بینیم. همان طور که در جهان هالوگرافیک یک بخش مشتمل بر تصویر کل آن است، در عرفان نیز هر بخش از عالم، کل آن را در خود پوشانده است.

با هماهنگی عرفان و علم سایبرنتیک که عناصر مشترک بسیاری دارند، می توان تصاویر ذهنی مناسب و شایسته و در خور انسان وارسته ایجاد کرد و تغییرات لازم را در جهت رشد و تکامل به وجود آورد به گونه ای که انسان بتواند تصفیه باطن نموده و دل خویش را آماده

^۱ - کلیات سعدی، ص ۸۹۰.

^۲ - کوانتوم، واژه کوانتوم مترادف با ذرات موج گونه است، یک الکترون یک کوانتوم است، (quanta- quantum). جهان هولوگرافیک، مایکل تا لبوت، ص ۸۲.

پذیرش آهنگ کائنات نماید. با پاکسازی بطون^۱ هفتگانه در عرفان که به نوعی همان هفت چاکرای^۲ علم سایبرنتیک می‌باشد، می‌توان بسیاری از گرفتاری‌ها و مشکلات روحی و جسمی را مرتفع نمود و در یک کلام آن حقیقتی را که انسان تاکنون در دو مسیر دنبال می‌کرد با هماهنگی و انسجام در یک مسیر خواهد یافت.

هدف از این تحقیق، ادغام دانش عینی با تجربیات عارفانه و عاشقانه است. همچنین به دست آوردن راهکارهایی عملی برای التیام رنج‌های روانی که از دیر باز مورد توجه روانشناسان و روان‌پزشکان بوده است. هر آن چه که ساخته و پرداخته دست انسان است، در ابتدا با یک اندیشه، تفکر، ایده، بینش، الهام و یا تصویر ذهنی آغاز شده، سپس به طریقی منجر به خلاقیت می‌گردد و هدف، شناخت آن طریق خلاقیت است.

یک هوش متعالی و کمال یافته و غیر قابل لمس و غیر قابل استشمام وجود دارد که پشتوانه فکری و پشت و پناه همه جسم‌هاست. برخی آن را قدرت حضرت باری تعالی، گروهی نیروی زندگی و عده ای هوش متعالی و بعضی روح مقدس خداوند، می‌نامند، هدف ارتباط با آن نیرو است.

تعریف عرفان

«عرفان در لغت، شناختن و دانستن بعد از نادانی، بازشناختن، معرفت، آگاهی، درایت، به عرفان بیرون بردن (عمداً تحمل کردن) دیده و دانسته، چشم پوشی کردن، شناختن و معرفت حق تعالی است.

عرفان، نام علمی از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اسماء و صفات اوست. بالجمله راه و روشی که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند.

عرفان و شناسایی حق به دو طریق میسر است، یکی به طریق استدلال از اثر به مؤثر و از فعل به صفت و از صفات به ذات، و این مخصوص علماست. دوم طریق تصفیة باطن و تخلیه دل از غیر و تخلیه روح، و آن طریق معرفت، خاصه انبیا و اولیا و

^۱ - نفس به اعتبار قوه عامله، در ضبط امور دنیا، دارای هفت بطن است که جمع آن بطون می‌باشد. شرح فصوص الحکم، ص ۵۶۹.

^۲ - چاکرا، واژه‌ای سانسکریت و به معنای چرخ است. چاکراها مراکز انرژی و نقاط ارتباطی بدن هستند. هفت چاکرا، چارلزوبستر، ترجمه مژگان شریفی، ص ۳۷.

عرفاست. این معرفت کشفی و شهودی غیر از مجذوب مطلق، هیچ کسی را میسر نیست مگر به سبب طاعت و عبادت قالبی و نفسی و قلبی و روحی و سرّی و خفی، و غرض از ایجاد عالم، معرفت شهودی است.^۱

«عرفا، عقیده دارند برای رسیدن به حق و حقیقت بایستی، مراحل را طی کرد تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر اساس استعداد، خودآگاهی حاصل کند. تفاوت آنها با حکما این است که تنها گرد استدلال عقلی نمی‌گردند، بلکه مبنای کار آنها بر شهود و کشف است.»^۲

«عرفان، یک مفهوم کلی‌تری است که شامل تصوّف و حتی سایر نحله‌ها، نیز می‌شود. یعنی عرفان را جنبه علمی و ذهنی تصوّف می‌دانند و تصوّف را جنبه عملی عرفان.»^۳

محمّدالدین عربی، در کتاب فتوحات مکیّه می‌گوید: «علم اهل الله که از کشف دریافت می‌شود و در مقابل صورت ایمان، برابر است، هر چه ایمان قبول می‌کند کشف اهل الله بر آن دلالت دارد.»

می‌توان گفت عارف کسی است که علم او به خداوند از راه کشف و شهود و عنایت الهی بوده است که خود بابی است از ابواب رحمت و موهبت الهی بر دل‌های صافی ضمیران و مشتاقان حضرت حق. لذا درجه معرفت را نمی‌توان با عقل و منطق و استدلال و علم کسب کرد. یعنی علم عارف به خدا مقالی و استدلالی نیست، بلکه حالی و شهودی است. عارف کسی است که از خود و خلق گسسته و از حجب و آفت رسته و به خدا پیوسته و به همین جهت تمامی حرکات و سکانات و احوال او خدایی است؛ زیرا جز خدا، در دل عارف چیزی وجود ندارد. در نظر او، کل هستی و هر آنچه موجود است، هست نماست و وجودش عاریتی است و آنچه که حقیقت دارد خداوند است.»^۴

^۱- فرهنگ دهخدا، ج (ع، غیبه)، ص ۱۷۸.

^۲- فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۲۹۲.

^۳- فرهنگ دهخدا، ج (ع، غیبه)، ص ۱۷۸.

^۴- فتوحات مکیّه، ج ۳، ص ۵.

هجویری، از زبان امام جعفر صادق می‌نویسد که فرمود: «من عرف الله اعرض عما سواه» عارف معرض بود از غیر و منقطع از اسباب، از آنچه معرفت وی عین نکرت بود از غیر، نکرت جزوی از معرفت وی باشد، معرفت جزوی از نکرت وی باشد.^۱

تعاریف مطروحه، از عرفای متقدم تاریخ تصوف و عرفان همگی دال بر ارتباط بی رنگ و ریا و صاف و پالوده با حضرت حق‌اند. رابطه‌ای که صانع در وجود تک تک انسانها به ودیعه گذارده تا هر آن کس که در این راه مجاهدت نماید و ریاضت کشد، کاشف آن باشد. همه اوصاف از ذات الوهیتند و هر بنده‌ای در این راه می‌تواند فضایل و کمالات خود را از بالقوه به بالفعل برساند.

عارف، زمانی که به معرفت دست می‌یابد، در صنع الهی، صانع را می‌بیند، زبانش همه توحید اومی شود و کلامش همه بیان او. و ظاهر و باطنش از بشریت خالی، و از تجرد و ربانیت پر گردد. به او قدرت می‌گیرد و با او قدم می‌زند. دیگر خود در میان نیست و هر چه هست اوست، در فضای وحدانیت می‌پرد، همچون پرنده ای فارغ و سبکبار از آلودگی‌های دنیوی؛ ذکر خدا، مدام غذای اوست و انس او، راحت اوست.

وحدت وجود در عرفان اسلامی

در عرفان اسلامی و غیر اسلامی چنان چه ذکرش رفت، وحدت وجود به عنوان اصل مهم در عرفان ذکر شده است. منظور از وحدت وجود اینکه حق مطلق، عین خلق مقید است و اینکه مظاهر وجود با وجود مطلق متحداند.

ابن عربی^۲، به عنوان فرد شاخص این نظریه، معتقد است که: «وجود حقیقی خاص حق متعال است و دیگر وجودات امکانی، سایه و عکس آن وجود حق ازل یگانه‌اند و سرتاسر مراتب وجود نفس رحمانی و فعل اول و صنع ساکن و عقل اول و وجود منبسط و غیرها همگی اسماء حقیقت‌اند. عرفا معتقدند حق متعال اصل هر موجودی است و او هر آن به آن، عالم را طیفی جدید مانند استمرار پرتو نور خورشید می‌دهد و

^۱- کشف المحجوب، ص ۳۴۷.

^۲- شیخ اکبر محی الدین ابن عربی، صاحب کتاب فتوحات مکیه در عرفان که در شهر مرسیه (اندلس) اسپانیای کنونی، متولد شده و در سال ۵۶۰ هجری که وی مسأله وحدت وجود را با دلایل علمی و جرأت فراوان مطرح نموده است. فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۱.

او فاعل هر چیزی در هر چیزی می باشد. اشیا از او صادر می شود و حرکات از او افاضه می گردد، هر لحظه صورتی جدید می پوشد که بی نهایت است و سپس آن را خلع کرده و صورتی دیگر می پوشد، و عالم ممکنات را هر لحظه، خلق جدیدی می دهد.^۱ ابن عربی می گوید: «مفهوم وجود از یک وجود صرف محیط انتزاع می شود، مظاهر و اعیان ثابته نقش دومین چشم احول، سراب و خیالی بیش نیستند ولی افراد وجود عبارت از افاضات اشراقیه اند که از تجلیات حقیقت وجود در مظاهر متعدد، حصول پیدا می کنند؛ زیرا اصل حقیقت وجود، دارای افراد نمی باشد و منحصر یک فرد من جمیع الجهات است، که همان حقیقت محمدیه می باشد که تشکیک در مظاهر حقیقت وجود است- نه در اصل وجود- چون اصل وجود دارای مراتب و افراد نمی باشد تا آنکه در وی تصوّر تشکیک و مراتب شود. پس تشکیک عبارت از ظهور پرتو وجود و افاضه اش به اعیان، به همین جهت وجودات مضافه اموری اعتباری اند و مفهوم وجود و معنای کلی هستی مقول به تشکیک است- نه وجود به ما هو هو.»^۲

در فصلنامه عرفان، در مورد وحدت وجود در متون اسلامی چنین آمده است: «خدا را در دنیا و آخرت و بلکه در همه ذرات هستی می توان دید، بلکه غیر از خدا چیزی دیده نمی شود، چون غیری وجود ندارد، تا قابل رویت باشد، دنیا و آخرت از هم جدا نیستند، بلکه دو نوع نگاه و دیدن وجود دارد، نگاهی مادی و محدود کننده که خواص ظاهری یک شیء را در بر می گیرد که با چنین نگاهی، نه تنها موجودات غیر مادی را نمی توان دید که موجودات مادی را هم به طور ناقص با رنگی خاص می توان دید. اما نگاهی که از شهود باطنی و مکاشفات معنوی تغذیه شده و از عشق و عقل بهره گرفته باشد غیر خدا را نمی تواند دید.»^۳

فلوطین در تجربه شهود می گوید: «انسان در وضعیت فعلی کل نیست ولی وقتی که از فردیت دست کشید، دو مرتبه بالا می رود و در کل جهان نفوذ می کند. پس با همه چیز یکی شده و همه چیز را خلق می کند.»^۴

^۱- فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۷۷.

^۲- همان، ص ۷۸.

^۳- فصلنامه تخصصی عرفان، شماره پنجم، علی اکبر افراسیاب پور، ص ۱۹.

^۴- وحدت وجود، ص ۲۶۰.

در کتاب زنده بیدار آمده است: «او پس از استغراق محض و فنای تام، فلک اعلی را که متجسم نیست مشاهده کرد و ذاتی دید جدا از ماده که نه ذات حق یگانه بود و نه عین فلک و نه از این هر دو جدا و گویی صورت خورشید را مانست که در آینه صاف و زدوده می تابد.»^۱

استیس محقق انگلیسی می نویسد: «وحدت یا واحد، تجربه و مفهوم کانونی تمام عرفان‌های گوناگون است. اینکه وحدت در عرفان، یک عنصر و عامل اساسی است، جای تردید نیست. وقتی که جنید (فوت ۲۹۸ هـ) یکی از عرفای نامی این حدیث را که: «کان الله و لم یکن معه شیء» (خدا بود و چیزی با او نبود) گفت: «الان کما کان» (اکنون نیز چنان است که بود.)»^۲

وحدت وجود در عرفان ادیان دیگر: (ادیان هندی، عرفان بودائی، یهودی و یونانی)

وحدت وجود (pantheism) در عرفان ادیان دیگر مثل بودائی نیز جایگاه خاصی دارد، در اوپانیشادها^۳ بر طبق تعلیماتش (ذات مطلق «برهم» است- برهم شامل کلیه پدیده‌ها می شود و در عین حال قابل توصیف نیست و حتی نمی توان آن را وجود یا عدم وجود خواند. معلمین این مکتب معتقدند که جهان دارای یک روح یا نفس واحد است، هرچند که این روح یکتا، تطور یابد.)

بودا در باب وحدت وجود می گوید: «ما سرانجام پوچی فردگرایی روانی و اخلاقی را درک می کنیم. نفس‌های ما موج می زنند، واقعاً موجودات و نیروهای جداگانه‌ای نیستند، بلکه چین و شکن‌های گذرنده‌ای می باشند که بر جریان زندگی پیدا شده‌اند؛ گره‌های کوچکی هستند که در تور دستخوش باد سرنوشت ساخته و از هم باز می شوند، وقتی که خود را اجزائی از یک کل ببینیم، وقتی که خود را و تمایلات خود را از نو به شکل یک کل بسازیم، آنگاه نومی‌دی‌ها و شکست‌های شخصی مان، رنج‌های گوناگون و مرگ اجتناب ناپذیرمان، دیگر ما را همچون پیش به تلخی غمگین نمی کند؛ آنها در پهنه نامحدودی گم شده‌اند. وقتی که آموخته باشیم که، نه به زندگانی

^۱ - حی بن یقطان، ص ۱۳۰.

^۲ - عرفان و فلسفه، ص ۵۹.

^۳ - اوپانیشاد، ص ۱۸.

جداگانه خود، بلکه به همه انسانها و همه زندگان مهر بورزیم، آنگه سرانجام آرامش را باز خواهیم یافت. عقاید یونانیان خصوصاً ارسطو قرابت بسیاری با وحدت وجود دارد.^۱

ارسطو، درباره وحدت وجود می‌گوید: «همان طور که روح صورت جسم است، خدا نیز صورت یا ذات دنیا، طبیعت جبلی و وظایف و هدف‌های آن است. تمام علت‌ها بالاخره به علت العلل و تمام حرکات به محرک اول برمی‌گردند. ما بایستی اصل و شروعی برای هر حرکت یا نیرو در دنیا قائل شویم و این مبدأ خداست. چون خدا حاصل جمع و مبدأ هر حرکت است، حاصل و مقصد تمام هدف‌ها در طبیعت است، علت غائی و اولیه است. همه جا می‌بینیم که اشیا به مقصد معینی در حرکتند. خدا اندیشه محض و روح عقلانی است و خود را به صورت‌های ابدی جلوه‌گر می‌سازد، و این صور در عین حال جوهر عالم و خود خدا را تشکیل می‌دهد.»^۲

مسئله وحدت وجود در عرفان یهودی نیز مطرح شده است. «در سنت عرفانی یهودی حالت عالی تجارب عرفانی «دوقوت» نامیده می‌شود که به معنای لفظی (التصاق) (adhesion) یا پیوستن به خدا (clinging to) است که بر یگانگی متضمن وحدت عددی و کمال اوست که حتی در زهری (zoharic) و لوریانی (lurianic) آئین قبّاله (kabban) که معتقد به تجلی هستند نیز به وضوح دیده می‌شود، در این مورد واژه «این سَف» (eynsuf) که در اشاره به ذات خداوند فی نفسه است به کار می‌رود.»^۳

در ادیان عرفان بودائی نیز اتصال به نیروانه، غایت آمال بودائیان است. که در آیین ذن تعلیم داده می‌شود، که اندیشه، بودا، موجودات زنده اینها سه چیز متفاوت نیستند و در تعالیم ذن بودائی گفته می‌شود که: «اگر یگانگی طریقت بزرگ را کاملاً درک نکنیم، فعالیت و رکود هر دو باعث ناکامی است.»

^۱ - مشرق زمین گاهواره تمدن، ص ۵۰۱.

^۲ - یونان باستان، ج ۲، ص ۵۹۵.

^۳ - ساخت گرابی سنت و عرفان، ص ۵۵.

بر طبق نظر هندوها روح هر فرد از روح کلی منشأ می‌گیرد و باید به جایگاه اصلی خود یعنی روح کلی برگردد. آداب یوگا نیز عمدتاً برای ایجاد رابطه با خداوند و نهایتاً یکی شدن با او صورت می‌گیرد.

در اوپانیشادها در مورد وحدت وجود چنین بیان شده است که: «او ابدیت است که در زیر این واقعیت محسوس پنهان می‌باشد - او یگانه واقعیت است و تمام کائنات مظاهر یا مخلوقات اویند.»^۱

در اوپانیشاد، روح براهمن ساری و جاری در کائنات است، حضور او را در درختان، آب‌ها، گیاهان و تمام کائنات معتقد هستند؛ و این یکی انگاری و نهایتاً وحدت وجود ما را با نظرات ابن عربی و عقاید او بسیار نزدیک می‌کند. به نظر نگارنده هیچ تفاوتی بین تفکر عرفانی ابن عربی با یک هندو نیست، هر دو به یک نگاه دنیا را می‌بینند و از یک زاویه آن را مشاهده می‌کنند و البته این موضوع تنها در هند و عرفان ما خلاصه نمی‌گردد، بلکه در اکثر جریان‌های عرفانی، اصل بر وحدت است. زیرا عرفان نگرش فطری است و هدیه الهی برای شناخت درست خداوند است. در اثر تفکر و تعمق در این باره متفکرین اوپانیشاد به این نتیجه رسیده‌اند که اعتقاد به وجود براهمن برای فهم کائنات از ضروریات است و برای درک هر دانش و تجزیه و تحلیل فعالیت‌های بدنی و دماغی انسان و انعکاس آن در دانستن و احساس و اراده و عمل در جهان خارج نشان می‌دهد که در زیر تمام این تغییرات و تطورات جهانی، یک اصل و ناموس مسلم و ثابتی وجود دارد که در واقع عقل کلی است که جمیع ادراکات حسی و عقلی و تصمیمات و فهم از آن سرچشمه می‌گیرد این اصل یا ناموس کلی را «آتمن» می‌نامند.

یعنی هرچه هست در یگانگی و وحدت است. «در آیین ذن یکی از رهروان از جوشو (رهبر) سؤال می‌کند که بودا هزاران سال قبل کجا بوده است؟ وی پاسخ می‌دهد که ریشه‌های بادمجان.

و یا در تعلیم دیگری این چنین آمده است: که هوفوکو یکی از رهبران ذن، یکی از رهروان خود را دید که به ستون گرد معبد در بیرون ضربه می‌زند او هم ضربه‌ای به

^۱ - اوپانیشاد، ص ۲۹۷.

صورت رهرو زد که فریادش از درد بلند شد. هوفولو گفت: چطور تیر احساس درد نمی کند؟ رهرو پاسخ نداد.^۱

علم سایبرنتیک (سایکوسایبرنتیک)

کلمه سایبرنتیک در کتاب حافظه و سایبرنتیک چنین آمده است:
«کلمه سایبرنتیک که امروز با آن مکرر در صفحات نشریات گوناگون علمی برخورد می‌شود، مشتق از کلمه یونانی «کبرنتس - Kubernetes» به معنی سکاندار (self Regulating systems) و با مفاهیم هدایت و تنظیم مناسبت مستقیم دارد؛ لیکن برای آنکه در قلمرو این دانش به مطالعه دست زنیم، تنها دانستن ریشه لغت کافی نیست.^۲
دانشمندانی که در دهه ۱۹۴۸ درباره مسائل مختلف تحقیق می‌کردند بدین نتیجه مشترک رسیدند که تئوری عمومی ارتباط و کنترل نظارت می‌تواند، در سیستم‌های وسیعی، کاربرد داشته باشد. بدین معنی که مشخص گردید، وجه اشتراک زیادی بین مغز انسان و کامپیوتر الکترونیک وجود دارد؛ «یک ریاضی دان آمریکائی به نام «نوربرت وینر» و یکی از مشخص‌ترین نمایندگان این جنبش جدید، برای اولین بار در دنیا واژه سایبرنتیک را ابداع و یا احیاء کرد تا مطالعه «کنترل و ارتباط در حیوان و ماشین» را مشخص کند.^۳»

این علم نو پای، پرده از راز نتایج شگفت انگیز تصویر ذهنی بر می‌دارد و نشان می‌دهد که «جادویی» در کار نیست، هر چه هست حاصل عملکرد طبیعی و عادی ذهن و مغز ماست، اگر چه این علم با مطالعه ماشین‌های فیزیکی شروع شد؛ اما همیشه به انسان به عنوان صاحب ماشین که آن را به کار می‌گیرد، توجه داشته است و حرمت انسان را به عنوان یک موجود منحصر به فرد خلاق تجدید می‌کند.

مغز انسان از نظر اندیشه احتیاج به کنترل دارد و فردی که قدرت کنترل اندیشه‌هایش را پیدا می‌کند، می‌تواند، مشکلات روانی خود را حل کند. در سایکوسایبرنتیک که به عنوان علم کنترل مغز و ذهن است، اعتقاد بر این است که انسان مجهز به دو مکانیسم

^۱ - ذن چیست؟، ص ۱۲۴.

^۲ - حافظه و سایبرنتیک، ص ۱۲۰.

^۳ - همان، ص ۱۲۰.

خودکار و سرویس دهنده در مغز می باشد و با دستوری که خود فرد به مغزش می دهد، فعال می شود. این دو مکانیسم عبارتند از موفقیت و شکست. «واژه سایکوسایبرنتیک به اقتباس از تعاریف دکتر ماکسول مالتز به مفهوم هدایت ذهن به سوی هدفی مفید و سودمند است. این واژه در زبان یونانی به معنی داننده یا گرداننده است. سایکو سایبرنتیک یعنی روشی که می خواهید توسط آن خود را کنترل و هدایت کنید.^۱ به کمک این علم، می توان اطلاعاتی به دست آورد که بتوان تغییرات لازم را پیش بینی کرده و به اجرا درآورد. علم سایبرنتیک یک سیستم اطلاعاتی قابل اطمینان برای ایجاد یک زندگی بهتر است.

این علم، در سطوح زیربنایی ذهن کار می کند و تغییرات ناشی از آن بر روی تمامی ارکان زندگی شخص تاثیر می گذارد. یکی از بخش های مهم این علم یادگیری و آموزش، جهت استفاده سازنده از اشتباهات و حذف احساسات منفی ناشی از اشتباهات است، چرا که این احساسات منفی موجب دلسردی و سرخوردگی انسان می گردد. در علم سایبرنتیک، انسان شناسی، موضوع اصلی بوده و بر دانش ارتباط تکیه دارد. بدون شناخت دانش ارتباطات، نمی توان انسان را به خوبی شناخت، زیرا قسمت اعظم مغز، برای هدایت جنبه های گوناگون سخن گفتن، شنیدن، خواندن و نوشتن به کار گرفته می شود، این خود گواه بر آن است که مغز آدمی، دارای اهمیتی استثنائی است که توانسته است، چنین دستگاه تکامل یافته ارتباط را به وجود آورد.

وحدت وجود در علم سایبرنتیک

اعتقاد به یگانگی وحدت عالم، از موضوعاتی است که در علم سایبرنتیک جایگاه خاصی برای خود دارد. چنان که نوربرت وینر پایه گذار این علم می گوید: «جامعه، مجموعه ساده ای از افراد نیست که برای نزاع و تقلید از یکدیگر، به هم برخورد می کنند؛ جامعه، مجموعه از افراد است که به طور جدی به هم وابسته اند و اندام بزرگ واحدی را تشکیل می دهند. جامعه، حافظه خاص خودش را دارد که به مراتب از حافظه هر عضو خود، گسترده تر است. جهان ما سازواری مطلق نیست و ما می توانیم تغییرات کوچکی، در قسمت های مختلف آن به وجود آوریم. در آن صورت در قسمت های دیگر

^۱ - روان شناسی تصویر ذهنی، ص ۸۲.

نیز تغییر حاصل خواهد شد. بنابراین هر سازواره را باید همچون چیزی که دارای ارتباط متقابل بین اجزای تشکیل دهنده آن وجود دارد، در نظر گرفت. بنابر این جهان، نه به عنوان یک پدیده منفرد، بلکه به عنوان عضوی از مجموعه «جهان‌های ممکن» که با توزیع معینی از احتمال مشخص می‌شود مورد مطالعه قرار می‌گیرد.^۱

پرفسور باربارابرنن، در مورد یکپارچگی عالم می‌گوید: «نظریه پیشنهادی مکانیک نیوتونی مبنی بر ترکیب عالم از واحدهای مجزای بنیانی مادی، در اوایل قرن بیستم از رونق افتاد، سپس شواهد بیشتری از سوی دانشمندان ارائه شد که ثابت می‌کرد همه ما همواره دارای روابط متقابل بوده و هستیم. ما موجوداتی مجزا از یکدیگر نیستیم، آنچه موجب می‌شود هستی را این چنین، یعنی مجزا بیانگاریم عادت قدیمی تفکر نیوتونی است. چنین طرز تفکری خطاست. بینشی که مبتنی بر فردیت، در عین یکپارچگی ویگانگی است. به تمام تجربیات هم‌نوعان ما احترام می‌گذارد و آن را به عنوان واقعیت می‌پذیرد.»^۲

آلبرت انیشتین، در باب وحدت وجود چنین می‌نویسد: «یک انسان جزئی از یک کلیت است که کائنات نامیده می‌شود و در زمان و مکان محدود است. این محدودیت ناشی از خطای دید در آگاهی و فریب ذهن اوست.»^۳

وین دایر، اعتقاد دارد که بین تمام انسان‌ها ارتباطات نامرئی وجود دارد که زمانی این ارتباط، به ظهور می‌رسد که تعداد زیادی از آن نوع معتقد به آن عقیده و ارتباط باشند. وی در کتاب درمان با عرفان می‌گوید: «ارتباط نامرئی بین اعضای یک گونه هم اکنون بیش از زمان گذشته قابل بررسی است و فیزیک دانان آن را حالت انتقالی یا تحوُّلی می‌نامند. دانشمندان گزارش داده‌اند که هنگامی که اتم‌های موجود در یک ملکول به ترتیب خاصی قرار می‌گیرند و هنگامی که تعداد آنها به شمار بحرانی می‌رسد، بقیه اتم‌ها خود به خود به همان صورت قرار می‌گیرند. بین قوانین فیزیک و هوشیاری جمعی

^۱ - من ریاضی دانم، سرگذشت سایبرنتیک، ص ۴۰۳.

^۲ - هاله درمانی با دست‌های شفابخش، ص ۲۸۷.

^۳ - درمان با عرفان، ص ۱۱۰.

ارتباطی وجود دارد که اساس علمی برای وحدت بخشیدن به همه کائنات را فراهم می‌سازد.^۱

دیوید بوهم^۲ فیزیکدان دانشگاه لندن و پیشرو در فیزیک کوانتوم و هوادار اینشتین، در مورد یگانگی و یکپارچگی عالم می‌گوید: «هر چه در علم جهان وجود دارد جزئی از یک پیوستار است. بر خلاف جداگانگی ظاهری چیزها در سطح نظم نامستتر. هر چیز گستره یکپارچه هر چیز دیگر است و در نهایت حتی نظم‌های مستتر^۳ و نامستتر نیز در هم آمیخته می‌شود.»^۴

بر اساس نظرات مطرح شده، جهان مجموعه‌ای از (همه چیز، آگاهی‌ها، زندگی ما) مواد را در خود پوشیده دارد، به صورتی که ما آن را در این عالم بیرونی به صورت منفرد و جدا از هم و یا به صورت بی‌نظمی ناپوشیده می‌بینیم. همان‌طور که در جهان هالوگرافیک یا هولوگرافیک (هر جز در این عالم نماد کل آن است و تصویر کل را در خود دارد) یک بخش مشتمل بر تصویر کل آن است، هر بخش از عالم نیز کل آن را در خود پوشانده است. هر سلول بدن ما در واقع تمام عالم کیهانی را در خود پوشیده دارد. موضوع وحدت عالم با یک مثال ساده مشخص می‌شود، یعنی در اصل با نگرستن به یک لامپ، یک پرنده یک دریاچه و یا هر چیز دیگری به واقع به خود می‌نگریم زیرا خود از آن جدا نیستیم؛ اگر چه در این عالم عادت به آن شده که آنها را از هم جدا ببینیم.

^۱ - درمان با عرفان، ص ۱۱۰.

^۲ - David Bohm.

^۳ - Wholeness and the Implicate order نظم عمیق تراز وجود یعنی سطحی وسیع و اصیل تراز واقعیت بیرونی که به تولید همه اشیاء و نمودارهای جهان فیزیکی ما می‌پردازد.

^۴ - جهان هولوگرافیک، ص ۶۵.

تطابق عرفان و سایبرنتیک در «وحدت وجود»

وحدت وجود، از مباحث داغ عرفان به شمار می رود که می توان رد پای آن را در عرفان تمام ادیان پیدا کرد. به قدری این مسئله جای خود را در عرفان محکم ساخته و ریشه دوانده است که می توان رشد آن را در علم مشاهده نمود؛ خصوصاً فیزیک کوانتوم^۱ که اساس آن بر وحدت و یگانگی است. در عرفان ادیان مختلف وحدت وجود با تفاوت‌هایی مطرح شده است که این تفاوت‌ها، قابل اغماض می باشند.

در عرفان اسلامی که محی الدین عربی اشاعه دهنده تفکر وحدت وجود بوده است می گوید: «مفهوم وجود از یک وجود صرف محیط انتزاع می شود، مظاهر و اعیان ثابته نقش دومین چشم احوال و سراب و خیالی بیش نیستند»^۲

تالبوت در کتاب جهان هولوگرافیک، از بوهوم فیزیک دان بر جسته فیزیک کوانتوم می گوید: «یک جنبه واقعیت کوانتومی که بوهوم، آن را بخصوص جالب توجه می یافت، حالت همبستگی ماهوی یا درونی بود که ظاهراً میان وقایع زیر اتمی نا مرتبط به هم وجود داشت»^۳ انیشتن در نظریه نسبیت خود جهان را به حیرت انداخت وقتی اعلام نمود که فضا و زمان هستی‌های جداگانه نیستند، بل به کل بزرگتری که او پیوستار فضا- زمان می نامید متصل و جزئی از آن‌اند. بوهوم این ایده را با یک گام بسیار بلند کامل تر می کند.

او (بوهوم) می گوید: «که هر چه در جهان وجود دارد جزئی از یک پیوستار^۴ است. بر خلاف جداگانگی ظاهری چیزها در سطح نامستتر، هر چیز گستره یکپارچه هر چیز دیگر است و در نهایت حتی نظم‌های مستتر و نامستتر نیز در هم آمیخته می شوند»

مقایسه این نظرات فیزیک دانان و عرفا ما را به یکپارچگی عالم خلقت و وحدت آن رهنمون می گردد. در نظریه بوهوم اشاره به این مطلب که هر چه در جهان وجود دارد جزئی از

^۱ - کوانتوم quanta جمع quantum است. یک الکترون یک کوانتوم است. چند الکترون مجموعه کوانتاهاست و از کوانتوم مترادف است با ذرات موج گونه. جهان هولوگرافیک، مایکل تالبوت، ترجمه داریوش مهرجویی، ص ۴۵.

^۲ - فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۷۸.

^۳ - جهان هولوگرافیک، ص ۴۷.

^۴ - Continuum.

یک پیوستار است. دقیقاً عین مطلب محی الدین عربی است که می گوید: «مفهوم وجود از یک وجود و صرف محیط انتزاع می شود.»^۱

و یا در ادیان بودایی آمده است: «یک چیز، همه چیزهاست، همه چیزها، یک چیز هستند.»^۲ و در اوپانشادها در بخش «کاتا» آمده است: «او سر سویدای همه موجودات است و در تمام صور و اشکال نهفته می باشد و در عین حال از همه بیرون و منزه است، او براهمن یگانه حقیقت منحصر به فرد است و سایه و حاضر در همه چیز و هم بالاتر و منزه از همه چیز است.»^۳

کلمه «یونیورس» (Universe) به معنی کائنات که از دو بخش «یونی» (uni) به معنی واحد و «یکی» و یا «وحدت» و بخش دوم آن «ورس» به معنی «آواز» یا «آهنگ» و یا «سرود» است.^۴ اگر مورد تأمل قرار گیرد، تفردها و فاصله‌ها را می زداید؛ زیرا به معنای آهنگ واحد و یا سمفونی واحد می باشد. همه ما در این عالم یک سرود واحد هستیم، شاید فهم مطلب فوق کمی مشکل باشد؛ زیرا ما به فردیت خود و وجود جسمانی و توجه به خصوصیات جسمانی خود، خو گرفته ایم؛ دل کندن از آنها و پیوستن به حقیقتی یگانه، کار ساده ای نیست و مستلزم تغییر در نگرش‌ها و کاستن از تنگ نظری‌ها و کوتاه اندیشی‌هاست.

انسان در سایه توجه به خواسته‌ها و آرزوهای مادی خویش خود را در زندان حواس محبوبس ساخته است و دچار نوعی فریب ذهن شده است که فکر می کند با محبت به اعضای خانواده خود و شاید عده کمی از بستگان خویش توانسته است وظایف انسانی خود را به جا آورد، در حالی که رسالت انسانی انسان خدمت به نوع بشر، بشری که دریگانگی وحدت با او سهم بسزایی را در سلامت و بیماری او بازی خواهد کرد. چنانکه سعدی می گوید:

«بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

^۱ - فتوحات مکیه، ابن عربی، ج ۱، ص ۷۸.

^۲ - ذن چیست؟، هوراس بلایت، رجینا لد، ترجمه نسرین مجیدی، ص ۷۲.

^۳ - اوپانشاد، ترجمه محمد داراشکوه، ص ۲۹۸.

^۴ - درمان با عرفان، وین دایر، ترجمه جمال‌هاشمی، ص ۱۰۹.

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار^۱

شعر شعرا، عرفان ادیان، فیزیک کوانتوم، یافته‌های علم فیزیک نوین، همه و همه خبر از حقیقتی می‌دهند که امروزه قبول آن شاید نیاز به سال‌ها تلاش و تحقیق داشته باشد؛ اگر چه به حقایقی بسیار مطمئن دست یافته‌اند اما تا زمانی که آن را به صورت علمی که بتوان در بوتۀ آزمایش قرار داد در نیاورند مورد قبول عموم قرار نخواهد گرفت، اما این هرگز دلیل بر نگفتن و اطلاع رسانی نخواهد بود.

زمانی که ژول ورن^۲، از عجایب تکنولوژی آینده، خبر می‌داد، همه بر این باور بودند که وی یک خیال پرداز است و سخنان دور از واقعیت بر زبان می‌راند، زمانی که هواپیما، تلویزیون و سایر تکنولوژی‌های نوین به بازار آمد، از ژول ورن به عنوان یک پیشگو یاد می‌کردند.

انسان، زمانی که خود را جزء مجموعه خلقت نمی‌بیند و در فردیت خود غرق می‌شود، معمولاً دچار ناهماهنگی درونی شده که حتی در درجات بالاتر این حالت، شاهد انسان‌های خود دوست، منزوی و یا حسود خواهیم بود که از نظر روان شناختی نوعی بیماری محسوب می‌گردد.

انسان هماهنگ با سمفونی کائنات خود را متعلق به پیوستاری می‌داند که کوچک ترین ظلم و ستم را در حق دیگران، به نوعی متعلق به خود خواهد دانست. تمام رهبران خوب جوامع دردنیای، زمانی به شهرت جهانی و کلی دست یافته‌اند که خود را متعلق به مجموعه دانسته‌اند.

انسان، زمانی به پاکي و آرامش درون دست می‌یابد که خود را عضو جامعه انسانی بداند و در هر شغل و سمتی که قرار دارد از نظر احقاق حق دیگران و انجام وظایف فردی کوتاهی‌ها را زبانی به سلامتی روح و جسم خود بداند، زیرا انسجام مجموعه بستگی به رعایت نظم و هماهنگی درون مجموعه است.

^۱ - کلیات سعدی، ص ۴۶.

^۲ - ژول ورن (Verne, Jules)، رمان نویس مشهور فرانسوی متولد شهر نانت (Nantes) ۱۹۰۵ م، از داستان‌های مشهور او، دور دنیا در هشتاد روز - مسافرت به مرکز زمین. فرهنگ معین، محمد معین، ج ۶، ص ۲۲۰۶.

از نظر علم کوانتوم، حتی تقسیم کردن عالم به چیزهای زنده و نازنده نیز بی معناست. بوهم فیزیک دان کوانتوم می گوید: «ماده جاندار و بی جان به طور جدا ناپذیر در هم تافته‌اند و زندگی نیز تمامی عالم را فرا گرفته است و حتی یک تکه سنگ نیز به نحوی خاص زنده است.»^۱

طبق نظریات فیزیک دانان ایده پیوستاری عالم که در آن همه چیز یک چیز است، یک جهت جالب نیز دارد و آن این که هر بخش از یک هولوگرام^۲ مشتمل است بر تصویر کل آن، هر بخش از عالم نیز کل آن را در خود پوشانده است.

چنان که تالبوت می گوید: «تمام گذشته و تمام پیامدهای آینده نیز در هر قلمروی کوچک از زمان و فضا پوشیده شده هر سلول بدن ما به واقع تمام عالم کیهانی را در خود پوشانده، و همین در مورد برگ گیاه هر قطره باران و هر ذره غبار نیز صادق است.»^۳

بدین سان معنای جدیدی به شعر معروف ویلیام بلیک می‌بخشد: «جهان را در ذره شن دیدن، و بهشت را در یک گل خودرو، بی نهایت را در کف دست خود نگه داشتن و ابدیت را در یک ساعت.»^۴

آزمایشات مختلف نیز این ارتباط پیوستاری را ثابت می کند؛ مثلاً فیزیکدان انگلیسی، سرویلیام بارت (Sir William Barrett) (در یک سری آزمایش‌هایی که بر روی دختر جوانی انجام داده بود به این ارتباط کاملاً پی برده و به این صورت بیان می‌کند: «پشت سر دختر که چشم‌هایش را محکم بسته بودم، ایستادم، قدری نمک برداشتم و به دهان خود ریختم، بلافاصله دختر نق نق کنان گفت: چرا نمک به دهانم می ریزید؟ بعد قدری شکر به دهانم ریختم. گفت بهتر شد. پرسیدم چه مزه‌های می‌دهد؟ گفت شیرین و بعد خردل، فلفل، زنجبیل و غیره که به دهان می ریختم و او مزه‌شان را حس می‌کرد.»^۵

^۱ - جهان هولوگرافیک، ص ۶۷.

^۲ - هولوگرام، هر جز نماد کل آن است به عبارتی «تمام نگار» که یک هولومومنت (Holomovement) «تمام جنبش» را توصیف میکند، همان، ص ۶۴.

^۳ - جهان هولوگرافیک، ص ۶۹.

^۴ - ویلیام بلیک، شاعر و نقاش انگلیسی (۱۸۲۷-۱۷۵۷) وی تاثیر شگرفی بر جنبش رمانتیسم انگلیسی داشت.

^۵ - جهان هولوگرافیک، ص ۱۹۵.

این نوع آزمایشات و قابلیت اثر گذاری بر حواس دیگران و تله پاتی تنها ناشی از هیپوتیزم نیستند و حتی یک سری آزمایشات که توسط فیزیکدانان مشهور مثل هرولد پوت هاف «Harold Puthoff» و راسل تارگ «Russell Targ» انجام گرفته بیانگر دورنگری و شاید قابلیت خفته بسیار متداولی در همه ما باشد و ارتباط عمیق تری که ما انسانها از درون به هم پیوسته ایم.

طبق نظریه عرفانی آیورودای هندی (عرفان هندی): «با اینکه شما و من نسبت به یکدیگر غریبه هستیم ولی ریتم روانی بدنهای ما، به جزر و مد همان اقیانوسی گوش فرا می دهد که در دورانی که فراسوی یادآوری است، ما را در گهواره خود می پروراند.»^۱ و یا در جای دیگر می گوید: «بدن مورد نظر، عبارت از کائنات یا تمامی طبیعت است.» بنابراین علم و عرفان چاره ای جز سازگاری و با هم بودن ندارد بدون یکدیگر ناقص خواهند بود؛ زیرا یکی چهره و دیگری روح بوده و با وفاق و هماهنگی مکمل هم خواهند بود.

نوربرت وینر، بنیانگذار علم سایبرنتیک و ریاضی دان آمریکایی در نهایت ارتباط و تبانی علم و عرفان می نویسد: «فیزیک دان امروزی، روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه، متخصص در نظریه کوانتایی است و سه شنبه، پنجشنبه و شنبه روی نظریه نسبیت کار می کند، ولی یکشنبه به کلی از تخصص خارج می شود و خیلی ساده، همچون گناه کاران، به خدا متوسل می شود تا عقلی به او دست بدهد که بتواند به نحوی این دو نظریه را باهم آشتی دهد.»^۲

پس نهایتاً علم و عرفان باید با هم آشتی کنند، بر اساس وحدت وجود دو چیز جدا از هم نیستند فقط ما روی عادت آنها را مجزا تصور می کنیم با رشد فکری متوجه خواهیم شد که همه چیزها یک چیز بوده است و جدایی فقط مفهومی انتزاعی در ذهن ما بوده که بر اساس عادت ایجاد شده است.

^۱ - شفای کوانتومی، ص ۱۱۷.

^۲ - من ریاضی دانم، ص ۱۳۸.

منابع:

- ۱- چوپرا. دیپک، ۱۳۸۴، شفای کوانتومی، ترجمه‌هایده قلعه بیگی، چاپ ششم، انتشارات بهجت، تهران.
- ۲- وینر. نوربرت، ۱۳۶۴، من ریاضی دانم (سرگذشت سیبرنتیک)، ترجمه پرویز شهریاری، چاپ اول، انتشارات صنوبر، تهران.
- ۳- تالبوت. مایکل، ۱۳۸۵، جهان هولوگرافیک، ترجمه داریوش مهرجویی، چاپ اول، انتشارات هرمس، تهران.
- ۴- سعدی. شیخ مصلح الدین، ۱۳۷۴، گلستان، تصحیح محمد علی فروغی، انتشارات تک، تهران.
- ۵- بلایت. هوراس، رجینا لد، ۱۳۸۴، ذن چیست؟، ترجمه نسرین مجیدی، چاپ سوم، انتشارات هیرمند.
- ۶- داراشکوه. محمد، ۱۳۸۱، اوپانیشاد، به اهتمام تاراچند و جلالی نائینی، چاپ چهارم، نشر گلرنگ.
- ۷- وین. دایر، ۱۳۸۴، درمان با عرفان، ترجمه جمال‌هاشمی، چاپ نهم، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- ۸- ابن عربی. محی الدین، ۱۳۸۶، فتوحات مکیه، ترجمه و تعلیق محمد خواجهوی، جلد سوم و چهارم، چاپ سوم، انتشارات مولی، تهران.
- ۹- برنن. باربارا، ۱۳۸۴، هاله درمانی با دست‌های شفابخش، ترجمه مهیار جلالیانی، چاپ ششم، انتشارات جیحون، تهران.
- ۱۰- وبستر لیدبیتر. چارلز، ۱۳۸۵، هفت چاکرا، چاپ اول، انتشارات مثلث، تهران.
- ۱۱- معین. محمد، ۱۳۷۵، فرهنگ فارسی، جلد دوم، چاپ نهم، انتشارات امیر کبیر، تهران.
- ۱۲- کتز. استیون، ۱۳۸۳، ساخت‌گرایی سنت و عرفان، ترجمه سید عطا انزلی، انتشارات زیتون، تهران.

- ۱۳- و.ت. استیس، ۱۳۷۰، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، نشر دنیای کتاب، تهران.
- ۱۴- لوک، ۱۳۵۰، حافظه و سایبرنتیک، ترجمه غلامرضا جلالی نائینی، چاپ اول، نشر رز، تهران.
- ۱۵- دهنخدا. علی اکبر، ۱۳۲۵، لغت نامه، جلد چهارم انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶- علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی. ابوالحسن، ۱۳۵۸، کشف المحجوب، تصحیح و ژوکوفسکی، انتشارات طهوری، تهران.
- ۱۷- ویل. دورانت، ۱۳۸۵، مشرق زمین گاهواره تمدن، مترجمان آریانپور، آرام، پاشایی، چاپ یازدهم، انتشارات علمی و فرهنگی تهران.
- ۱۸- ویل. دورانت، ۱۳۸۵، یونان باستان، مترجمان آریانپور، مجتبائی، پیرنظر، چاپ یازدهم، انتشارات علمی و فرهنگی تهران.